



آنچه در این ستون می‌خوانید، دیدگاه‌های رسانه‌های خارجی است که صرفاً جهت اطلاع‌رسانی منتشر می‌شود و این دیدگاه‌ها موضع روزنامه «هم‌میهن» نیست.

RS

## آیا کردهای سوریه روی صلح می‌بینند؟

هم‌زمان با همه خشونت‌های هفته گذشته در سواحل غربی سوریه، روز دوشنبه واقعه‌ای رخ داد که هرچند مرجع را در شمال شرقی سوریه کاهش می‌دهد: هیئت حاکمه جدید اهل سنت سوریه توافقنامه‌ای با نیروهای دموکراتیک سوریه، چتری از گروه‌های مسلح کرد سوریه، امضا کرد که این گروه‌های شبه‌نظامی با نیروهای دولت مرکزی سوریه ادغام شوند. این یک واقعه بسیار مهم تلقی می‌شود، چراکه کردها در تمام دوران جنگ داخلی سوریه در حال نبرد بودند تا بتوانند یک منطقه خودمختار در شمال سوریه برای خود ایجاد کنند. آنها نفع‌ها با نیروهای نظام سابق اسد در سوریه رودرو می‌شدند، بلکه تا همین امروز با نیروهای تحت فرماندهی ترکیه که خواهان نابودی آنهاست، درگیر هستند. علاوه بر اینها این گروه‌ها روی منابع گاز و نفت نشسته‌اند که برای اقتصاد سوریه حیاتی است و در تمام طول این دوران، این گروه‌ها گرد بودند که از کمک‌های نظامی ایالات متحده آمریکا بهره‌مند می‌شدند. از جمله این کمک‌ها می‌توان به پشتیبانی هوایی و همچنین نزدیک به ۲۰۰۰ نیروی آمریکایی اشاره کرد که در قلب درگیری‌های سوریه حضور دارند. البته منتقدان حضور نیروهای آمریکایی روز به روز بیشتر از حضور این نیروها در سوریه انتقاد می‌کنند و معتقدند که حضور آنها بر مبنای برداشت نادرست، خطرناک و مخالف منافع آمریکاست. آدام وینستین، پژوهشگر اندیشکده موسسه کوئینسی می‌گوید: «با توجه به اینکه کنترل سرزمینی سوریه بار دیگر تحت اختیار یک دولت با پشتیبانی ترکیه قرار گرفته‌است، دیگر بهانه منطقی قوی برای باقی ماندن نیروهای آمریکا در خاک سوریه برای مبارزه با داعش وجود ندارد.» وینستین می‌گوید احتمالاً آمریکا در توافق میان نیروهای دموکراتیک سوریه و احمد الشرع، رئیس‌جمهور انتقالی جدید سوریه، وساطت کرده‌است. هیئت حاکمه سوریه در حال حاضر با این اتهام مواجه است که در شهرهای مختلف به دنبال «وفاداران» به حکومت اسدی می‌گردد و آنها را سرکوب و قتل عام می‌کند. از جمله این اقدامات در چند روز گذشته حمله به صدها و بلکه هزاران اقلیت علوی مذهب سوریه در مناطق ساحل غربی این کشور بود. جزئیات دقیق توافق امضا شده میان دولت احمد الشرع و نیروهای دموکراتیک سوریه، تا صبح سه‌شنبه هنوز کاملاً منتشر نشده بود اما کلمتی که از این توافق منتشر شده‌است بر این اساس است که گروه‌های کردی «تمامی مؤسسات نظامی و غیرنظامی» خود را تا پایان سال جاری در دولت سوریه ادغام می‌کنند. از جمله مدیریت میدان نفت و گاز به دولت سوریه واگذار می‌شود. بر اساس آنچه نیویورک‌تایمز از این توافق نقل کرده‌است، از نیروهای دموکراتیک سوریه انتظار می‌رود که در «مبارزه با باقیمانده‌های رژیم اسد» به دولت دمشق کمک کنند. به کردها وعده داده شده‌است که در فرآیند سیاسی سوریه دخالت داده شوند. البته این وعده را همین حالا می‌توان در عملیات نیروهای اسلام‌گرای حاکم در سواحل غربی سوریه در بوته آزمایش قرار داد. جان آلن گی، مدیر انجمن جان کوئینسی آدامز می‌گوید: «همه امیدوار هستند که کردها بتوانند با این توافق در صلح دائمی زندگی کنند، اما با خونریزی‌های اخیر در مناطق ساحلی سوریه، بدبینی‌های زیادی در مورد نیت‌های مهم و ناشناخته احمد الشرع ایجاد می‌شود.» او اضافه می‌کند: «توافق جدید میان کردها و هیئت حاکمه دمشق، زمینه را برای عقب‌نشینی نیروهای آمریکایی از سوریه فراهم می‌کند. ما برای ایجاد منطقه خودمختار کردی به شمال شرقی سوریه رفته‌بودیم، ما برای نابودی داعش رفته‌بودیم و داعش را سال‌هاست که نابود کرده‌ایم.» واشنگتن در طول سال‌های گذشته هم از مبارزه با داعش و هم از حمایت از کردها به عنوان بهانه برای باقی ماندن در سوریه استفاده کرده‌است. کردها به آمریکا در مبارزه با نیروهای باقیمانده داعش کمک کرده‌اند و آمریکا هم به کردها در نگهداری از سرزمین‌هایشان که منابع نفتی و زندان‌های بزرگ نگهداری از نیروهای داعش در آن قرار دارد، کمک کرده‌اند. وینستین می‌گوید: «همچنان نگرانی‌هایی در مورد وضعیت زندانی‌های داعش در ال‌هول و همچنین احتمال نفوذ شبه‌نظامیان تحت حمایت ایران از عراق وجود دارد.» در یک سالگی که قرار است این توافق اجرایی شود، اتفاقات زیادی ممکن است رخ دهد. آمریکا اگر می‌خواهد در سوریه بماند باید بهانه‌ای بزرگ‌تر از داعش جور کند یا اینکه آنگونه که دونالد ترامپ گفته‌است وقت آن رسیده که سوریه را ترک کند.



# درس‌هایی از دیپلماسی فنلاندی

## بحران اوکراین می‌تواند چه درس‌هایی برای ایران داشته باشد؟



احسان دستغیب  
مترجم و سیاست‌پژوه

تحلیلگر  
نگاه

تنش بی‌سابقه و مشاجره آتشین میان ولادیمیر زلنسکی و دونالد ترامپ در کاخ سفید که به خروج زودهنگام رئیس‌جمهور اوکراین از کاخ سفید انجامید، فرصتی مغتنم برای گروه‌های انزواطلب و واپسگرا در ایران فراهم آورده تا در فضای ملت‌زب و غبار آلود دیپلماتیک، به ترویج دیدگاه‌های تنگ‌نظرانه خود پرداخته و با تحلیل‌های سطحی و مغالطه‌آمیز، این رویداد را نتیجه مستقیم هرگونه تعامل و مذاکره با قدرت‌های جهانی قلمداد کنند. این گروه‌ها که از تریبون‌های قدرتمندی نیز برخوردارند، از شهرداری تا نهاد‌های موازی و غیرپاسخگو، با موج‌سواری بر افکار عمومی و بهره‌برداری از احساسات ملی‌گرایانه، همچنان بر ترویج دیدگاه‌های تنگ‌نظرانه و بی‌محتوای خود اصرار دارند؛ غافل از آنکه آنچه در کاخ سفید رخ داد نه محصول گفت‌وگو و مذاکره، بلکه نتیجه حکمرانی ضعیف، بی‌تدبیری در اداره کشور و ضعف در مدیریت روابط خارجی و نادیده گرفتن واقعیت‌های ژئوپلیتیک منطقه‌ای توسط دولت اوکراین بوده است.

اوکراین طی بیش از دو دهه گذشته، صحنه تقابل و رویارویی شدید جناح‌های سیاسی است که در آن منافع ملی قربانی بازی‌های قدرت شده و سیاستمداران تنها به حذف رقبای خود به هر بهایی می‌اندیشند. این کشور که از زمان استقلال در سال ۱۹۹۱ با چالش‌های هویتی و ژئوپلیتیک دست و پنجه نرم می‌کند، به تدریج به عرصه‌ای برای تقابل نیروهای غرب‌گرا و روس‌گرا تبدیل شد. در این میان، فساد گسترده و ساختاری که به عمق دستگاه‌های حاکمیتی نفوذ کرده، همچون خوره‌ای بر پیکر این کشور افتاده و توان حکمرانی مؤثر را از دولت‌های متوالی سلب کرده است. گزارش‌های بین‌المللی نشان می‌دهد که اوکراین در شاخص فساد از میان ۱۸۳ کشور، در سال‌های ۲۰۱۰ رتبه ۱۵۲ را کسب کرده و امروزه با اینکه این شاخص اندکی بهبود یافته (رتبه ۱۰۵ در سال ۲۰۲۳)، همچنان در میان کشورهای با شاخص بالای فساد شناخته می‌شود.

دیپلمات‌های آمریکایی حکومت‌های پیشین این کشور را مصداق «کلیتوکراسی» (حکومت مبتنی بر دزدی و اختلاس) توصیف کرده‌اند. این وضعیت اسفبار، همراه

با بی‌ثباتی سیاسی مزمن و ناتوانی در اتخاذ سیاست خارجی متوازن، زمینه را برای بحران‌های متوالی و در نهایت، مناقشه خونین کنونی فراهم نموده است.

مرور سیر تحولات سیاسی اوکراین از سال ۲۰۰۲ تاکنون، تصویری از یک صحنه داخلی شکننده و بی‌ثبات را به نمایش می‌گذارد. منازعه میان جریان‌های روس‌گرا و غرب‌گرا به تدریج تشدید شد و از سال ۲۰۱۱، این کشمکش‌های داخلی، تمامیت ارضی اوکراین را با چالش‌های جدی مواجه ساخت. در واقع، ریشه تنش میان روسیه و اوکراین را می‌توان در بحران داخلی این کشور جست‌وجو کرد؛ بحرانی که برآمده از رقابت بی‌رحمانه احزاب و جناح‌های سیاسی طرفدار روسیه و غرب برای قبضه کردن قدرت و حذف رقیب از صحنه سیاسی بوده است. فقدان واقعی‌گرایی ژئوپلیتیک و ناتوانی نخبگان سیاسی اوکراین در پذیرش این واقعیت تلخ که روسیه، فارغ از تمایلات ایدئولوژیک، همسایه مرزی و جغرافیایی آنهاست، به تراژدی کنونی دامن زده است.

سپهر سیاسی اوکراین می‌بایست به درک و بلوغ راهبردی می‌رسید که برای حفظ منافع ملی و تمامیت ارضی خود، نیازمند طراحی و اجرای سیاست خارجی ظریف، مبتکرانه و پویایی است که واقعیت‌های ژئوپلیتیک منطقه را به رسمیت بشناسد. ژئواستراتژیک میان روسیه و غرب، می‌بایست ضمن توسعه روابط سطح بالا با اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا، از تشدید حساسیت‌ها و تنش با روسیه اجتناب می‌کرد. این امر مستلزم شناخت صحیح از نگرانی‌های امنیتی مسکو و طراحی چارچوب تعاملی بود که منافع روسیه را نیز در نظر بگیرد.

تجربه کشورهایی چون فنلاند، که مرز مشترک وسیعی نیز با روسیه دارد نشان می‌دهد که می‌توان با اتخاذ سیاست خارجی هوشمندانه و متوازن، ضمن حفظ استقلال و حاکمیت ملی، از تنش‌های ژئوپلیتیک با قدرت‌های بزرگ اجتناب کرد که البته مستلزم داشتن ساختار سیاسی منسجم با سازوکارهای نظارتی مؤثر و فرایندهای شفاف انتخاباتی است تا سیاستمداران هوشمند و با ذکاوت بر مسند امور نشینند. بنابراین اوکراین به جای پیگیری مستمر عضویت در ناتو که خط قرمز روسیه محسوب می‌شد، می‌توانست بر اساس اصل «موازنه‌گرایی» و «سیاست خارجی متوازن»، روابط چندجانبه‌ای را با قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای

برقرار کند.

درعین حال تفاوت اساسی در نگرش روسیه به اوکراین و فنلاند را بایستی در بُعد هویتی-تاریخی جست‌وجو نمود. روسیه اوکراین را بخشی از «روسیه تاریخی» می‌پندارد، در حالی که چنین برداشتی نسبت به فنلاند ندارد. این نگاه متمایز، حساسیت مسکو را نسبت به گرایش اوکراین به سمت غرب به‌مراتب بیشتر از فنلاند کرده است. با این حال، شواهد تاریخی تأیید می‌کند که روسیه پس از فروپاشی شوروی آمادگی داشت در مورد اوکراین به نوعی سازش دست یابد، مشروط بر حفظ موقعیت ویژه خود در این کشور. در آن دوره، مسکو ترجیح می‌داد نفوذ خود در اوکراین را از طریق ابزارهای سیاسی و اقتصادی حفظ کند، نه از طریق تسخیر نظامی. این رویکرد با سیاست کلی روسیه در «خارج نزدیک» همخوانی داشت که به دنبال ایجاد «کمربندی ایمن و باثبات از کشورهای منطقه در اطراف مرزهای خود» بود.

### سیاست خارجی متوازن؛ راز موفقیت فنلاند در تبدیل تهدیدهای ژئوپلیتیک به فرصت‌های توسعه

تاریخ فنلاند نمونه‌ای قابل تامل و کارآمد از چگونگی حفظ استقلال یک کشور کوچک در همسایگی یک ابرقدرت است. فنلاند پس از اعلام استقلال در سال ۱۹۱۷ و به رسمیت شناخته شدن توسط رژیم تازه تأسیس کمونیستی در مسکو، با چالش‌های بزرگی مواجه شد. اتحاد جماهیر شوروی در جنگ جهانی دوم نگران حمله آلمان‌ها بود و می‌خواست آن‌ها را از مرزهای غربی خود و لنینگراد دور کند. از این رو در اکتبر ۱۹۳۹ از فنلاندی‌ها خواست مرزهای غربی خود را بیشتر به طرف غرب بکشاند و یک پایگاه دریایی در ساحل جنوبی فنلاند در نزدیکی هلسینکی تأسیس کنند. تمام طیف‌های سیاسی فنلاند، از چپ‌گراها و راست‌گراها با سازش کاری بیشتر با شوروی مخالفت می‌کردند. در نتیجه، اتحاد جماهیر شوروی در ۳۰ نوامبر ۱۹۳۹ به فنلاند حمله کرد؛ جنگی که به «جنگ زمستان» معروف شد. فنلاندی‌ها گمان می‌بردند که می‌توانند از سختی زمستان علیه دشمن متجاوز بهره ببرند و بر آن غلبه کنند، اما در نهایت مجبور شدند بخش‌هایی از خاک خود را به شوروی واگذار کنند. تجربه تلخ فنلاند در مواجهه با اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۳۹، درس ارزشمندی از ضرورت واقع‌گرایی در سیاست خارجی به جای آرمان‌خواهی محض به